A photograph of a sunset or sunrise over a body of water. The sun is a small, bright white circle on the horizon, surrounded by a large, soft, orange and yellow glow that fills the sky. The water in the foreground is dark and calm.

برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت سی و هشتم





آقای شاپور عبودی



با سلام خدمت جناب شهبازی و دوستان گنج حضور
در غزل زیبا و به غایت عمیق شماره ۳۱۰۴ برنامه ۸۲۲ داشتین:

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری
دل است کعبه معنی تو گل چه پنداری
طواف کعبه صورت حقت بدان فرمود
که تا به واسطه آن دلی به دست آری
بده تو ملک و مال و دلی به دست آور
که دل ضیا دهدت در لحد، شب تاری
عمارت دل بیچاره دو صد پاره
ز حج و عمره به آید به حضرت باری

در دفتر دوم مطلبی دارند که بایزید قصد سفر حج کرده بود. و از دید چنین کسانی، حج نه شتافتن به سرای اوست که در آمدن به صفای اوست. و حج دیدن در و دیوار نیست بلکه مشاهده جلوه انوار خداست.

چنین به نظر می رسد که پوشیدن احرام بدون هیچ گونه زینت و دوختی نشان از این مسئله است که در این مجموعه کسی خود را از دیگری برتر نداند.

و به عبارت دیگر کسانی که پیروی از این مکتب می کنند جامعه ایده آل خود را جامعه ای عاری از تبعیض و طبقات می خواهند و در چشم اندازشان چنین جامعه ای مطلوبشان است. مجموعه ای که در آن اجازه ندارند که حتی به پشه و یا مورچه ای آزار برسانند.

به کلام دیگر خواستار جامعه ای یکسان و توحیدی هستند و اگر در
شبانه روز پنج بار به سوی چنین مکانی نماز می خوانند در نهایت
جامعه‌ای با چنین خصوصیاتى ایده آل آنهاست.

قومی که بر براق بصیرت سفر کنند
بی ابر و بی غبار در آن مه نظر کنند

غزل ۸۶۲

بایزید در مسیر خود پیرمردی با چهره نورانی دید، در حالی که قد او خمیده و دیده‌های نابینا داشت .

بیت ۲۲۳۱ دفتر دوم
بایزید اندر سفر جستی بسی
تا بیابد خضر وقت خود کسی

دید پیری با قدی همچون هلال
دید در وی فر و گفتار رجال
بیت ۲۲۳۲ دفتر دوم

پیش او بنشست، می پرسید حال
یافتش درویش و، هم صاحب عیال
۲-۲۲۳۷

بایزید پیش آن پیرمرد نشست و احوالش را پرسید و متوجه شد که او
تنگدست و عیالوار است .
پیر مرد از بایزید پرسید :

گفت: عزم تو کجا ای بایزید؟
رخت غربت تا کجا خواهی کشیدی؟
۲-۲۲۳۸

بایزید گفت:

گفت: قصد کعبه دارم از پگه
گفت: هین با خود چه داری زاد ره؟
۲-۲۲۳۹

بایزید گفت قصد دارم صبح زود به سوی کعبه رهسپار شوم .
پیر مرد گفت: توشه سفر چه داری؟
بایزید گفت :

گفت دارم از درم نقره دویست
نک ببسته سخت بر گوشه ردی است
۲-۲۲۴۰

گفت : دویست درهم دارم که آنها را به گوشه ردایم گره کرده‌ام .
شاید این درهم‌ها همانیدگی‌هاست که به خود چسبانده‌ایم و در نهایت
باید آن گره‌ها را باز کنیم و خود را از آنها آزاد کنیم.

پیر مرد به بایزید گفت: هفت بار دور من بگرد و طواف کن و بدان که این
کار از طواف حج بهتر است .
در این رابطه در غزل ۱۳۰۵ دارند:

حاجی عاقل طواف چند کند؟ هفت هفت
حاجی دیوانه ام، من نشمارم طواف
خشت وجود مرا، خرد کن ای غم، چو گرد
تا که کنم همچو گرد، گرد سوارم طواف

پیر مرد گفت ای بخشنده آن درمها را به من بده و بدان که تو مناسک حج را بجای آورده‌ای و مقصودت حاصل شده است. ای بایزید تو عمره به جای آوردی و بر اثر آن عمر باقی به دست آوردی و از گناهان پاک شدی، و به سوی صفای حقیقی شتافتی .

گفت : طوفی کن به گردم هفت بار
وین نکوتر از طواف حج شمار
۲-۲۲۴۱

وآن درم ها پیش من نه ای جواد
دان که حج کردی و حاصل شد مراد
۲-۲۲۴۲

عمره کردی، عمر باقی یافتی
صاف گشتی، بر صفا بشتافتی
۲-۲۲۴۳

پیر مرد به بایزید گفت : به حق آن خدایی که چشم دلت او را دیده و
مشاهده‌اش کرده است، او مرا بر خانه‌اش فضیلت و برتری داده است .
چرا که انسان بر همه پدیده‌های هستی برتری دارد .

حق آن حقی که جانت دیده است
که مرا بر بیت خود برگزیده است
۲-۲۲۴۴

کعبه هر چندی که خانه بر اوست
خلقت من نیز خانه سر اوست
۲-۲۲۴۵

اگر چه کعبه خانه نیکویی و احسان خداوند است، ولی خلقت من نیز سرای اسرار الهی است.

در ادامه پیرمرد به بایزید گفت:
از همان روزی که خداوند کعبه را به وسیله ابراهیم بنا نهاده است در آنجا قدم نگذاشته، ولی به درون این خانه یعنی قلب من کسی به جز خدا در نمی آید.

اشاره به این حدیث است که:
نه زمین، گنجایش مرا دارد و نه آسمان، ولی دل مؤمن، گنجایش من را دارد.

تا بکرد آن کعبه را ، در وی نرفت
واندرین خانه بجز آن حی نرفت
۲-۲۲۴۶

چون مرا دیدی، خدا را دیده‌یی
گرد کعبه صدق بر گردیده‌ای
۲-۲۲۴۷

خدمت من طاعت و حمد خداست
تا نپنداری که حق از من جداست
۲-۲۲۴۸

چشم نیکو باز کن در من نگر
تا بینی نور حق اندر بشر
۲-۲۲۴۹

چشم دلت را خوب باز کن و به من نگاه کن، تا نور خدا را در بشر،
مشاهده کنی.

بایزید آن نکته ها را هوش داشت
همچو زرین حلقه ای در گوش داشت
۲۲۵۰-۲

آمد از وی بایزید اندر مزید
منتهی در منتها آخر رسید
۲۲۵۱-۲

بایزید که سالکی منتهی بود با ارشاد پیر به غایت و نهایت سلوک رسید .



در پناه حق ---- شاپور عبودی



خانم سهیلا از انگلیس





در برنامه ۸۲۳ در غزل ۳۰۶۹ داشتیم:



حذر ز سنبل ابرو که چشم شه بر توست 
هلا که می نگرد سوی تو خریداری 

ای انسان پرهیز کن از سنبل ابرو، از همانیده شدن با چیزها و هر چیزی که توجه زنده تو را به خودش جذب می کند تا این همانیدگی ها جلوی چشم دلت رو نگیره.
آگاه باش که در این لحظه خدا حاضر و ناظر بر کار توست و می خواهد هم هویت شدگی های تو را در ازای بهشت این لحظه خریداری کند.
پس فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز کن و مرکزت را از نفوذ اشیا و چیزهای این جهانی پاک نگه دار و نسبت به راندن این همانیدگی ها از مرکز سختگیر و محکم باش.

در این رابطه در مثنوی دفتر دوم از بیت ۱۲۴ داشتیم :

رو اشدّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ باش 
خاک بر دلداری اَغیار پاش 



نسبت به کافران سخت و با صلابت باش و بر سر عشق و دوستی
نامحرمان بد نهاد خاک پباش. یعنی نسبت به هم هویت شدگیهای
خودت و هم من ذهنیهای اطراف که ترازوی تو را خراب می کنند و به
ذهن می کشانند با صلابت و محکم باش و به سمتشان نرو .

بر سر آغیار چون شمشیر باش 
هین مکن روباه بازی شیر باش 
۱۲۵-۲

اغیار جمع غیر است که از همانیدگی با فکرها درست می شود و از جنس چیزهای بیرونی و این جهان است که ذهن می تواند آن ها را مجسم کند و در مرکزمان بگذارد.



می فرماید با این نقطه چین ها یا همانیدگی ها در مرکز مثل درد ها، باورها، انسان ها، چیزها مثل شمشیر تیز و برنده باش یعنی شدت عمل به خرج بده و هم هویت شدگی ها را توجیه نکن، روباه بازی نکن و هیچ راه فرار و توجیهی را باز نگذار و اشتباه داود پیامبر را که با توجیه، نقش آن زن را در مرکزش گذاشت، نکن. مثل شیر شجاع و نترس باش و با قاطعیت بگو: نمی خواهم چون این اغیار یا این دید همانیدگی ها دشمن گل حضور تو هستند .



مراقب فضای گشوده شده درونت باش که این کلاغ من ذهنی شطرنج
باز بسیار ماهر و فریب کاری است .



بر سر شطرنج چُست است این غُراب 
تو مبین بازی به چشم نیم خواب 
۱۳۰-۲

در این جهان فرم با چشم نیم خواب یعنی با چشم هم هویت شدگی ها
با کلاغ من ذهنی فریبکار شطرنج بازی نکن چون به راحتی تو را مات
می کند و با زدن عینک های همانیدگی بر چشم های هوشیاری جلوی خرد
زندگی را می گیرد و عقل همانیدگی ها عقل و راهنمای تو می شود.

تنها راه درست دیدن ما برداشتن عینک همانیدگی ها، باز نگه داشتن فضای درون و آوردن عدم به مرکزمان و وصل شدن به خرد و هدایت زندگی است.

زآنکه فرزین بند ها داند بسی 
که بگیرد در گلویت چون خُسی 
۲-۱۳۱

در گلو ماند خُس او سالها 
چیست آن خُس مهر جاه و مالها 
۲-۱۳۲

مال خُس باشد چو هست ای بی ثبات 
در گلویت مانع آب حیات 
۲-۱۳۳



هر همانیدگی در مرکز یک فرزین بند است که راه خرد کل را می‌بندد و عینک‌های درد و همانیدگی مثل خس و خار راه گلوی هوشیاری ما را می‌بندد و نمی‌گذارد آب زندگی از ما عبور کند و این خار و خاشاک همان مال و جاه یا پول و مقام در مرکز ماست که چشم و گوش هوشیاری ما را کور و کر می‌کند و چون این‌ها مرتب کم و زیاد می‌شوند و از بین رفتنی هستند ما را بی‌ثبات و بی‌ریشه می‌کنند.

این ابیات نشان می دهد که همانیدگی با چیزها از جمله پول در مرکزمان
چقدر خطرناک است و باعث جدایی ما از زندگی و عدم رعایت قانون
جبران می شود ولی باید در نظر داشته باشیم که در سفر برگشت به سوی
زندگی باید تک تک این همانیدگی ها از جمله پول را از مرکزمان پاک
کنیم و قانون جبران را، هم از نظر مالی و هم از نظر معنوی یعنی با تعهد
و با حداکثر توان و ظرفیت کار کردن روی خودمان رعایت کنیم. در غیر
این صورت همان طور که در سوره عصر آمده:

انسان هر لحظه در زیان کاری است.



یعنی ما با رفتن به زمان و همانیده شدن با چیزها و با عینک آن ها دیدن
و فکر و عمل کردن مرتب به خودمان و دیگران ضرر و آسیب می رسانیم.

در غزل ۲۹۲۷ مولانا می فرماید :



جان فروشی به یکی مشتی خاک 
این چه بیع است بدین ارزانی 

این چه معامله بی ارزشی است که جان و هوشیاریات را در ازای یک
مشت خاک بی ارزش یعنی همانیدگی‌ها می‌فروشی و در آخر مثل قوم
موسی خواهی دید که در بیابان ذهن و دردها و باورها گرفتار شدی و هیچ
حرکتی نکردی.

پس در مسیر برگشت و بیداری از خواب ذهن اگر همانیدگی‌ها را از مرکز
نرانیم این فضای عدم را نمی‌توانیم بگیریم.

دهی تو کاله فانی بَری عوضِ باقی 
لطیف مشتری سودمند بازاری 



ای انسان این کالای بی ارزش و معیوب من ذهنی و همانیدگی هایش را
به زندگی بفروش و در عوض زندگی جاوید یا حضور را دریافت کن.
براستی که خدا چه مشتری لطیفی است و این معامله چقدر برای ما
سودمند است. مولانا در غزل ۱۹۵۵ در رابطه با کسانی که قانون جبران
را رعایت نمی کنند و سخت به همانیدگی ها از جمله پول و مال چسبیده
اند و تن به کار نمی دهند، هشدار می دهد و می فرماید:

عقل منکر هیچ گونه از نشان ها نگذرد 
بی نشان رو بی نشان، تا زخم ناید بر نشان 
غزل ۱۹۵۵

می فرماید می دانید چرا به این نشان ها یا هم هویت شدگی هایتان آسیب می رسد، چون با این نشان ها هم هویت هستید و زندگی برای بیدار کردن و خالی کردن مرکزتان از طریق قضا و کن فکان به آنها آسیب می زند.

پس بهترین راه برای ایجاد سلامتی در چهار بعد برای خودمان و اطرافیانمان این است که با آنها هم هویت نشویم و آنها را زیر کنترل و در معرض خطر قرار ندهیم و بدون ترس با تسلیم و مقاومت صفر تماشاگر این اتفاق و اتفاق این لحظه باشیم.

پس اگر ما با تسلیم و خاموش کردن ذهن هوشیارانه مرکز را باز کنیم،
قضا و کن فکان که تیر حوادث را به سوی همانیدگی های ما می انداخت
و به آن ها آسیب می رساند، حالا با عنایت ایزدی سپر بلای ما می شود و
ما دچار ریب المنون و اتفاقات ناگوار نمی شویم.
در غزل ۳۰۵۶ میفرماید:

قضا که تیر حوادث به تو همی انداخت 
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری 

شاد باشید،
سهیلا از انگلیس



خانم ناشناس



باسلام خدمت استاد عزیز و گنج حضوری‌های جان
❀ دیوان شمس غزل ۴۹۹ بیت هجدهم ازبرنامه ۸۲۰ ❀

خواجه جز مستی تو در ره دین
آیتی ز ابتدا و غایت نیست
غایت = پایان, نهایت, مقصد, مقصود, نهایت آرزو ❀

ای خواجه، ای انسانی که در راه دین قدم گذاشته ای و می خواهی به
خدا زنده شوی این کار جز با مستی صورت نمی‌گیرد.

یعنی باید عاشق شوی و عاشقانه به سوی معشوق روی و پی‌درپی فضای اطراف اتفاق این لحظه را بگشایی تا به او زنده و زنده تر شوی و از جنس عدم و بی‌نهایت هوشیاری شوی که از اول و از ابتدا بودی و قبل از این همانیدگی‌ها بودی که بعد از مرگ جسمی هم همان هوشیاری می‌شوی که از اول و آخر و پایان تو فقط یک هوشیاری و یک وحدت بوده و هستی که به آن زنده خواهی شد.



بیت نوزدهم دیوان شمس غزل ۴۹۹

آیتی تو و طالب آیت
به زآیت طلب خود آیت نیست

ای انسان تو یک نشان از خدا هستی که او را طالبی و می خواهی به
هوشیاری کل بررسی و حرکت تو به آن سو است این نشانه‌ی طلب که از
مرکز عدم شده‌ی تو می آید تنها نشانه و حرکتی است که باید انجام
دهی تا به خدا بررسی.

حرکت دیگری ندارد و او تو را آهسته آهسته به سوی بی‌نهایت خودش
می‌کشاند. اما تو باز با ذهن به دنبال خدا می‌گردی. دنبال نشانه‌های خدا
نگرد چون تو خودت عین نشان و خدایت هستی. تو همان هوشیاری
حضور هستی آن نشان را در خودت جستجو کن.

بیت بیستم دیوان شمس غزل ۴۹۹ ❀ ❀
بی رهی ورنه در ره کوشش
هیچ کوشنده بی جرایت نیست
جرایت = وظیفه، جیره، مزد

اینکه تو به جایی نمی‌رسی آن را در خودت جستجو کن حتماً راهی که
میروی بیراهه است که به نتیجه نمی‌رسی.
اگر راه تو درست بود، اگر فضا گشا بودی غیر ممکن بود با فضا گشایی و
تسلیم و پذیرش و صبر راه درستی باز نشود و تو بی مزد بمانی.
این کاوش را در خودت انجام ده که در کجای راه هستی؟
آیا اصلاً در راه هستی یا نه در بیراهه جستجوی راه می‌کنی؟

ناشناس 🌈🌞🌞☁️☁️



آقای حسام از مازندران



برنامه ۸۲۴

مولانا، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰
بر سرِ شطرنج، چست است این غُراب
تو مبین بازی، به چشمِ نیم خواب

تا زمانی که ما به صورت کامل به بی نهایت خدا زنده نشده باشیم،
چابکی کافی برای فائق آمدن بر منِ ذهنی را نداریم.

من ذهنی حریفی بسیار زیرک و چالاک است بنابراین نمی توانیم با
مرگزی پر از همانیدگی که هوشیاری خود را در آنها توزیع کرده ایم و هر
لحظه حواسمان به یکی از آنهاست، با او بر صفحه ی شطرنج دنیا به
بازی بنشینیم.

دفتر دوم، بیت ۱۳۱

زانکه فرزین بندها داند بسی
که بگیرد در گلویت چون خسی

درست است که من ذهنی در برابر خدا و انسانی که به بی‌نهایت او زنده
شده است مانند خسی ناچیز و بی‌ارزش است، اما مادامی که ما با عینک
هم هویت شدگی‌ها می‌بینیم، روش‌های فراوانی برای بستنِ راهِ آبِ
حیاتی که از طرفِ زندگی می‌آید دارد.

چگونه؟

دفتر دوم، بیت ۱۳۲

در گلو ماند، خَس او سالها
چیست آن خَس؟ مهرِ جاه و مالها

منِ ذهنی هر لحظه یکی از مهره های خودش که می تواند یکی از هم
هویت شدگی ها باشد به حرکت در می آورد تا ما را از مسیرِ تکامل و
زنده شدن به خدا منحرف کند و به این کار سالها ادامه می دهد تا روزی
ما را ضعیف و همانیده شده با چیزهای اُفل در گوشه ای گیر بیاندازد و
مات کند.

دفتر دوم، بیت ۱۳۳

مال، خَس باشد، چو هست ای بی ثبات
در گلویت، مانع آبِ حیات

عشق و کشش ما به مال و دنیا، راه خرد و هوشیاری ایزدی و نوری که از
طرف زندگی می‌آید را بسته است. به خاطر این است که ما ثبات نداریم
و هر لحظه شادی و آرامش ما بستگی به کم و زیاد شدن هم هویت
شدگی هایمان دارد.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۴

گَر بُرَد مَالَتِ عَدُوِّ پُر فَنی
رَهزَنی را بُرده باشد رَهزَنی

تو فکر نَکن که از این مارگیر دنیا ماری را به دزدی بُرده ای. در واقع تو
فریب شیطان را خورده ای چون دشمنت را با دستِ خویش، مهمانِ
خانه‌ات کرده ای.

همانیدگی ها مانند مارهای زهرآگینی هستند که درست است که ما
سالهاست در کنار آنها شرطی شده‌ایم، اما آنها خوی خود را کنار
نگذاشته اند و اگر مواظب نباشیم و به مرکزمان بیایند، ما را خواهند گزید.

نیش عقرب نه از ره کین است
اقتضای طبیعتش این است

ارادتمند شما و دوستان
حسام مازندران



خانم مریم از اورنج کانتی



برنامه شماره ۸۲۵

خواجه، اگر تو همچو ما بی خود و شوخ و مستی
طوق قمر شکستی، فوق فلک نشستی

غزل شماره ۲۴۸۴ از دیوان شمس مولانا:

ارائه ابزار و الگویی نیکو با جود و بخشش بی دریغ به تمامی انسان‌ها، در
جهت شناسایی همانیدگیهای همراه با مقاومت و قضاوت، و چگونگی
پرهیز و انداختن آنها.

راههای صعب پایان برده‌ایم
ره بر اهل خویش آسان کرده‌ایم
دفتر سوم بیت ۲۹۴۷

ابزاری که به برکت آن، انسان از دام جذابیت فکرهای پی در پی در
نتیجه از راه سخت پریشانی و سردرگمی در ذهن رها، و به فوق فلک
پرواز و به بی نهایت خداوند زنده می‌شود.

گر بینی میل خود سوی سما
پر دولت برگشا همچون هما
دفتر سوم بیت ۱۶۲۰

ابزار و الگویی که شناسایی حس وجود همراه با مقاومت و قضاوت را
آسان می کند.

در نتیجه میل به بی خودی یعنی قضاوت و مقاومت صفر و شادی بی
سبب را برانگیخته، با صبر و شکر و پرهیز انسان را بسوی فوق فلک
یعنی ماورای ذهن پرواز می دهد.

عاشق مست از کجا؟ شرم و شکست از کجا؟
شنگ و وقیح بودیی، گر گرو الستیی
غزل ۲۴۸۴

انسان عاشق و مست از شراب زندگی، با تسلیم شدن و فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه، قربانی اتفاق نمی شود. اطمینان و یقین انسان عاشق، او را از بند احساس شرم و شکست می رهاند. شناسایی ذات اصلی و معدن غنی درون، شادی بی سبب و وقیح بودن را، که برای ذهن کاملاً ناشناخته است به ارمغان دارد.

این ابزار شناسایی، وسعت دید انسان را بالا می برد. دید درست، راه سخت همانیده شدن و زمین گیر شدن در ذهن و عاقبت دردناک آنرا به خوبی، تشخیص داده و از راه تسلیم و پذیرش همراه با شکر و صبر و پرهیز و عاقبت نیکوی آن جدا و متمایز می داند.

دید درست که دید بدون قضاوت و مقاومت است، با رضایت و پذیرش اتفاق این لحظه نیازی به گریختن از این لحظه و در دام زمان افتادن ندارد. دید درست دیدی خالی از هر گونه ناسپاسی و فراموشی، و پر از جود و بخشش و روا داشتن است.

بخشندگی بزرگان و خردمندان که دید درست و دید جود و بخشش دارند، اقتضا می کند که با زمین گیر شدن در ذهن بار سنگین بر دوش خود و بخشندگی بخشندگان نگذارم که خوش تر آن است که گیرنده و بخشنده هر دو با هم همگام باشند.


من ز اول دیدم آخر را تمام
جای دیگر رو از اینجا والسلام
دفتر سوم بیت ۱۶۳۳

مریم از اورنج کانتی



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



A photograph of a sunset or sunrise over a body of water. The sun is a small, bright white circle on the horizon, surrounded by a large, glowing orange and yellow halo. The sky is a gradient of orange and yellow, and the water is dark and calm.

برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com